

آخر ربیع الثانی مصادف با به درک واصل شدن خالد بن ولید

<"xml encoding="UTF-8?">



آشنایی با خالد بن ولید

خالد بن ولید بن مغیره از طایفه بنی مخزوم از قبیله قریش است که با عصر پیامبر (صلی الله علیه وآله) و خلفا همزمان است. پدرش ولید بن مغیره، از سرسخت ترین دشمنان اسلام و از نخستین کسانی بود که با پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) دشمنی می کرد. خالد یکی از فرماندهان مشرکان در جنگ احد و از عوامل شکست سپاه اسلام در آن جنگ بود. او که در تمامی جنگ های مشرکان علیه پیامبر اسلام شرکت داشت، پس از صلح حدیبیه به جمع مسلمانان پیوست و در غزوه فتح مکه و جنگ حنین شرکت کرد. وی در جنگ موته حضور داشت و پس از به شهادت رسیدن سه فرمانده آن نبرد (جعفر بن ابی طالب، زید ابن حارثه و عبدالله بن رواحه)، از سوی سپاهیان و جنگ جویان موته به فرماندهی برگزیده شد و با عقب نشینی، سپاهیان مسلمان را به مدینه بازگرداند. برخی منابع نقل کرده اند که پس از نبرد موته، خالد به سیف الله ملقب شد و پیامبر (صلی الله علیه وآله) در مورد او فرمودند: «او شمشیری از شمشیرهای خداوند است». البته پاره ای از روایات تاریخی، فرار خالد و نیروهای تحت فرماندهی او را گزارش می کنند که این فرار با واکنش منفی ساکنان مدینه مواجه شد. با توجه به وقایعی که بعد از رحلت پیامبر (صلی الله علیه وآله) رخ داده، این احتمال نیز تقویت می شود که شاید «سیف الله» لقبی باشد که بعدها برای او جعل شده باشد!

کشتار بنی جذیمه

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) خالد را برای دعوت عده ای از مردم به اسلام -نه برای جنگ- به سمت بنی جذیمه فرستادند. وقتی خالد به نزد ایشان رسید، مشاهده کرد که ایشان اسلام آورده اند، اما بر خلاف دستور رسول خدا (صلی الله علیه وآله) با ایشان جنگیده و عده زیادی از ایشان را کشت. بسیاری از مورخان علت این

کشتار را کینه شخصی خالد با بنی جذیمه دانسته اند. اگرچه در صحیح بخاری آمده است: «رسول خدا خالد بن ولید را به بنی جذیمه فرستاد. پس او ایشان را به اسلام دعوت کرد، اما ایشان نمی دانستند چگونه بگویند که ما اسلام آورده ایم؛ لذا گفتند: ما از دین سابق خود دست برداشتیم؛ با این همه خالد از ایشان عده ای را کشته و عده ای را اسیر گرفت؛ و به هرکسی از ما که می رسید یک اسیر می داد. روز دیگر خالد به ما دستور داد که هر کدام از ما اسیرش را بکشد. من گفتم: قسم به خدا اسیرم را نخواهم کشت؛ و هیچکس از همراهان من نیز اسیرش را نخواهد کشت؛ تا این که نزد رسول خدا آمده و ماجرا را عرض کردیم؛ پس رسول خدا دست خود را بالا برده و دو بار فرمودند: خدایا من به سوی تو از آنچه خالد بن ولید انجام داد بیزاری می جویم». اما همین عبارت آخر، یعنی بیزاری جستن رسول خدا از عمل خالد بیانگر آن است که این عمل خالد، خلاف شرع بود و تنها یک اشتباه نبود؛ زیرا دیگر برائت پیامبر (صلی الله علیه وآله) از آن معنا نداشت؛ و به همین جهت حلبی می گوید: «بعید است خالد تنها ایشان را به این خاطر کشته باشد که گفته اند: «ما از دین گذشته خود دست برداشته ایم» به جای آن که بگویند: اسلام آوردیم!» و عبد الرحمن بن عوف نیز عمل او را عمل جاهلیت عرب - که بر اساس کینه شخصی کشتار می کردند - خطاب می کند.

روحیه جاهلیت و لعن خالد توسط عمار یاسر

خالد به جهت انجام کارهایی که در جاهلیت مرسوم بود، موجب خشم عمار می شود. تا آن جا که کارشان به دشنام کشید؛ عمار خشمگینانه با خالد سخن گفت و به دنبال آن، خالد عصبانی شد و به پیامبر (صلی الله علیه وآله) عرضه داشت: آیا این برده به من دشنام دهد؟ قسم به خدا که اگر پشتیبانی شما نبود او مرا دشنام نمی داد (عمار قبل از اسلام از غلامان یکی از بستگان خالد بود). رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمودند: ای خالد دست از عمار بردار؛ قسم به خدا هر که او را دشنام دهد، خدا را دشنام داده است و هرکس او را به خشم آورد خدا از او خشمگین خواهد شد. سپس خالد دامن عمار را می گیرد و از او تقاضای بخشش و رضایت می کند.

کشتن مالک بن نویره

مالک بن نویره فردی شجاع، شاعر و رئیس بخشی از قبیله بنی تمیم، صحابی پیامبر و عامل و کارگزار آن حضرت بود. در اظهار عواطف نسبت به یتیمان و زنان بی سر پرست مشهور بود و زکات جمع آوری شده را با توجه به اختیاری که از جانب پیامبر داشت، میان فقراء تقسیم می کرد. بسیاری از تاریخ نویسان به شهادت برخی صحابه در مورد اسلام او اذعان کرده اند. مالک پس از به خلافت رسیدن ابوبکر، از دادن زکات به وی جلوگیری کرد و آن را در میان فقرای قوم خود پخش نمود و همین امر سبب فرستادن خالد به سوی آنها شد. پس از آن که مالک و

قومش اذان گفتند و نماز خواندند، خالد این صحابی پیامبر را اسیر کرد و به شهادت رساند و به هولناک ترین شکل با جسد او برخورد کرده و بی شرمانه با همسر او همبستر شد.

همبستری با همسر مالک بن نویره

به نقل مورخان اهل سنت حقیقت ماجرا این است که مالک بن نویره، به دلیل ارتداد و یا ندادن زکات کشته نشد، بلکه چشم ناپاک خالد بن ولید به همسر بسیار زیبای مالک افتاد و زیبایی همسر مالک باعث شد که خالد تصمیم به قتل مالک و بسیاری از مردان قبیله اش بگیرد. مالک بن نویره نزد خالد آمد که با وی سخن بگوید و همسرش نیز به دنبال او بود. وقتی خالد همسر او را دیده از زیبایی او به شگفت آمد و گفت: «قسم به خدا به آنچه در دست تو است نمی رسم مگر آنکه تو را بکشم». و این چنین خالد پس از کشتن مالک مرتکب زنا شد و مورد طعن خلیفه دوم و مستحق سنگسار گشت.

شبهه این واقعه نیز در مورد یکی از همراهان خالد به نام ضرار بن الأزور نیز نقل شده است. در حمله خالد به گروهی از بنی اسد، ایشان دختری زیبا رو از بنی اسد را به اسارت گرفتند و یکی از سربازان، این کنیز را به ضرار تقدیم کرد. وی با این دختر نزدیکی کرده و سپس متوجه اشتباه خود شده، به نزد خالد آمد و گفت من چنین کاری کرده‌ام. خالد نیز گفت اشکالی ندارد، من این کار را برای تو جایز می کنم و دختر را به تو هدیه می دهم! با این همه او راضی نشده و گفت باید عمر در این باره نظر دهد؛ نامه ای به عمر نوشتند و او دستور سنگسار ضرار را داد، اما ضرار قبل از رسیدن دستور از دنیا رفت.

اعتراض عمر در مورد رفتار خالد

نکته قابل تأمل در قضیه ی مالک بن نویره، اختلاف نظر شدیدی است که میان خلیفه اول و خلیفه دوم وجود داشته است. عمر بن خطاب، خالد را شمشیر ستم، دشمن خدا، شایسته سنگسار شدن، زنا کار و قاتل انسان بی گناه می داند؛ اما ابوبکر او را شمشیر خدا و مجتهد خطاب می کند که با وجود اجتهاد خطا کرده است. ابن خلکان گفته است: «وقتی که خبر این ماجرا به ابو بکر و عمر رسید، عمر به ابو بکر گفت: به درستی که خالد زنا کرده است، او را سنگسار کن. ابو بکر گفت: من او را سنگسار نخواهم کرد؛ زیرا او اجتهاد کرده و اشتباه کرده است. عمر گفت: او یک مسلمان را کشته است، او را قصاص کن. ابو بکر گفت: من او را نخواهم کشت؛ زیرا اجتهاد کرده و اشتباه کرده است. گفت دست کم او را از کار بر کنار کن، پاسخ داد: من شمشیری را که خدا بر ایشان کشیده است در غلاف نخواهم گذاشت!»

در این جا می توان این پرسش را مطرح کرد که چرا خالد مجتهد باشد و بتواند قبیله ای را فقط به دلیل نپرداختن زکات (نه انکار اصل وجوب زکات) بکشد و همان شب با زن مسلمانی که شوهرش را کشته است همبستر شود، ولی مالک بن نویره نتواند مشابه او اجتهادی داشته و از پرداخت زکات به فردی که هنوز صلاحیت او برایش مسلم نشده، خودداری ورزد؟! اگر صحابه مجتهدند، پس مالک بن نویره هم باید مجتهد باشد؛ چرا یکی به جهت اجتهادش کشته شده و همان شب با زنش زنا می شود، ولی دیگری به دلیل قتل عمد و زنا محصنه حتی توبیخ هم نمی شود؟!

پرسش دیگر آن است که چرا برخی که معتقد به عدالت و فضیلت خالد بن ولید هستند، تنها به سخن خلیفه اول استناد کرده و انتقادات خلیفه دوم را دقیقاً مورد بررسی قرار نمی دهند تا مشخص شود حق با کدامشان است؟!

خلیفه دوم پس از رسیدن به خلافت می گوید: ای خالد، تو مالک بن نویره را کشته ای. خالد گفت: «ای امیر مؤمنان! من اگر مالک بن نویره را به جهت کینه ای که بین من و او بود کشته ام، ولی به عوض آن سعد بن عبادہ را نیز به جهت اختلاف نظرهایش با شما ترور کرده ام!». عمر از این کلام بسیار به وجد آمد و برخاست و خالد را به سینه خود چسبانید و در آغوش گرفت و به او گفت: «تو شمشیر خدا و شمشیر رسول خدا هستی.»

قصه ترور امام علی (علیه السلام)

در کتب شیعه به تفصیل بیان شده است که خالد بن ولید به دستور ابوبکر قصد ترور امام (علیه السلام) را داشته، ولی در وسط نماز ابو بکر او را از این کار نهی می کند. سمعانی از مورخان و راویان مشهور اهل سنت و صاحب کتاب الانساب می نویسد: «یعقوب رواجی استاد بخاری، کلام ابو بکر را روایت کرده که گفت: «خالد آنچه را به او دستور داده شده است انجام ندهد»، از سید عمر بن ابراهیم حسینی در کوفه پرسیدم که معنای این روایت چیست؟ او گفت: به خالد دستور داده بود که علی را بکشد، اما از این کار پشیمان شده و از آن نهی کرد.»

خالد بن ولید از مجریان طرح سقیفه

بر اساس منابع معتبر شیعی، خالد بن ولید کسی است که در سقیفه و در واقعه سوزاندن درب خانه فاطمه زهرا (سلام الله علیها) دختر پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نقش داشت و حتی شمشیر از غلاف کشیده و قصد جسارت به ایشان و امام علی (علیه السلام) را می کند.

با نگاه هر انسان حق طلبی به خوبی می توان یافت که هیچ شباهتی بین رفتار و اعمال خالد بن ولید با پیامبر(صلی الله علیه وآله) و جانشین بر حقش امام علی(علیه السلام) وجود ندارد، و سیف الله حقیقی علی(علیه السلام) است که پیامبر در فضیلت او فرمودند: «یا علی تو تک سوار عرب هستی و تو شمشیر خدا هستی که هیچگاه خطا نمی کنی».

مرگ خالد بن ولید

با به قدرت رسیدن عمرخالد بن ولید از فرماندهی لشکر شام، عزل شد. او در شهر حمص سوریه در سن شصت سالگی وفات کرد و عمر را وصی خود قرار داد.